



دیداری با گروه

«تئاتر دیگر»

● **اعضای این گروه که جدا کتر ۲۵ ساله اند، از کار یدی نان می خورند و تئاتر برایشان فقط یک فریضه است**

● **هدف تئاتر دیگر، نمایش «عین زندگی» بر صحنه تئاتر است**

هنرشان را. هنرشان جزء فریضه‌های زندگیشان است مثل نماز صبح و ظهر و عصر. آنها توقع ندارند که از نماز خواندن نان هم داشته باشند، اینجور است که نیاز آنها به یک خلاصی از فشار روزانه، آنها را گرد هم آورده است. همه تقریباً هم سن اند: ۲۰ تا ۲۵ سال و کمتر. و در صحنه آنچه را که در روز هستند باز می‌نمایند و چیزی بجز بودن برایشان مطرح نیست همه با هم زندگی میکنند با هم می‌خوریم با هم می‌خواهیم بجز یکی دوتا که معذرو زن و بچه هستند. و هیچکدام از ما مدرک تحصیلی درست و حسابی نداریم ابتدایی و چند کلاس متوسطه

و اینک من هم‌ام و هیچکس، من گروه، جمع، بازیگرانم. من نمایشم با تمامی وسعت کلمه در من هیچکس سر و گردنی بلندتر ندارد. در من کسی «مر» نیست که کسی دیگر پا باشد. گروه تئاتر دیگر از جوانترین گروه‌های تاتری در ایران است. که کار خود را از خود شروع کرده است و هیچ وابستگی به مکتبی و شیوایی ندارد. در واقع گروه «تئاتر دیگر» زندگی میکند و محصولش از این نوع تئاتر است. اعضای این گروه فقط زندگی خود را نشان میدهند و با نشان دادن این زندگی یاد میگیرند که چگونه زندگی کنند.

اولین کاری که از آنها دیدیم «اسید کاظم» است. اداره تئاتر در «خانه نمایش» با آنها جایی داده است تا کارشان را انجام دهند. با محمود استاد محمد که نویسنده نمایشنامه و همچنین کارگردانش است به صحبت نشستیم.

● گروه شما چند نفر است؟
● ۲۱ نفر. البته در این نمایشنامه همه بازی ندارند و بیش از ۱۸ نفر بروی صحنه نمی‌آیند.
● چه مدت است که فعالیت دارید؟

● در حدود ۷ ماه شروع کردیم گروه ۹ نفره بود بعد اضافه شد.

● چه عاملی باعث شد که شما گروه آید و پیشنهاد از که بود؟
● قبلاً بچه‌ها خودشان به کار تئاتر مشغول بودند. ولی از وضعیتی که داشتند راضی نبودند این بود که دورهم جمع شدند و محلی را اجاره کردند که خودشان مستقل کار کنند و از همانجا نطفه مستقل کار کردن شروع شد.

آن موقع، من دیوار سارتر را در کارگاه نمایش کار میکردم. یکی از این بچه‌ها بوسیله دیوار و کارگاه نمایش با من آشنا شد و باعث شد که من گروه آنها را بشناسم و کار مشترک را شروع کنیم دیوار به‌عللی روی صحنه نیامد و من تمام وقتم را گذاشتم با بچه‌ها. و در واقع پیشنهاد از من نبود. گروه تصمیم گرفت و بعد من وارد جمع آنها شدم حتی یکی از بچه‌ها نمایشی نوشته بود و داشتند روی آن کار میکردند.

● کمی راجع به افراد گروه حرفی بزنید.

● اغلب بچه‌ها غیر از کار تئاتر هیچ صاحب شغلی هستند. البته آنها مایلند که فقط تئاتر کار کنند اما نمیشود و ناچارند که شغلی داشته باشند. (صافکار ماشین، حسابدار کارخانه، رنگرز ماشین، آب‌میوه‌فروش، کشفاف، مکانیک، قالب‌ساز، اسکلت‌ساز ماشین؛ و هر یک از اینها حداکثر روزی ۲۰ تومان مزد می‌گیرند و هشت ساعت کار میکنند مثلاً شخصیت «اسید کاظم» زن و دوتا بچه دارد و با دکه آب میوه‌فروشی روزگار می‌گذراند آنها نان بازویشان را می‌خورند نه نان

دیگر برای ما نمی‌ماند و موفقیت شهر قصه هم وقتی نگذاشت که تئاتر زندگی شود.

● با تئاتر خود فکر میکنید چه چیزی را به جماعت تماشاگر عرضه میکنید؟ یک هدف و اندیشه یا تنها یک نوع زندگی از یک طبقه؟

● هر دو تارا. تئاتر ما زندگیست از این رو که ما عین زندگی این طبقه را نشان میدهم و از سوی دیگر این تئاتر نشان دهنده زمان است. زمان شاید محدود که در آن آدمها تحول می‌یابند و تحول خود یک فلسفه است. در نمایشنامه شخصیتی هست بنام سید کاظم این سید کاظم برای همه رسواگر است او خبث زندگی آدمهای دورو- برش را برملا میکند اما میداند که این خبث علت‌های دارد اینست که قصاص برای او کار دشواری است و رهایشان میکند. رسواگری خود در این مرحله یک هشدار است.

● فکر میکنید اگر موفق شوید، موفقیت چه تاثیری در شما خواهد داشت؟

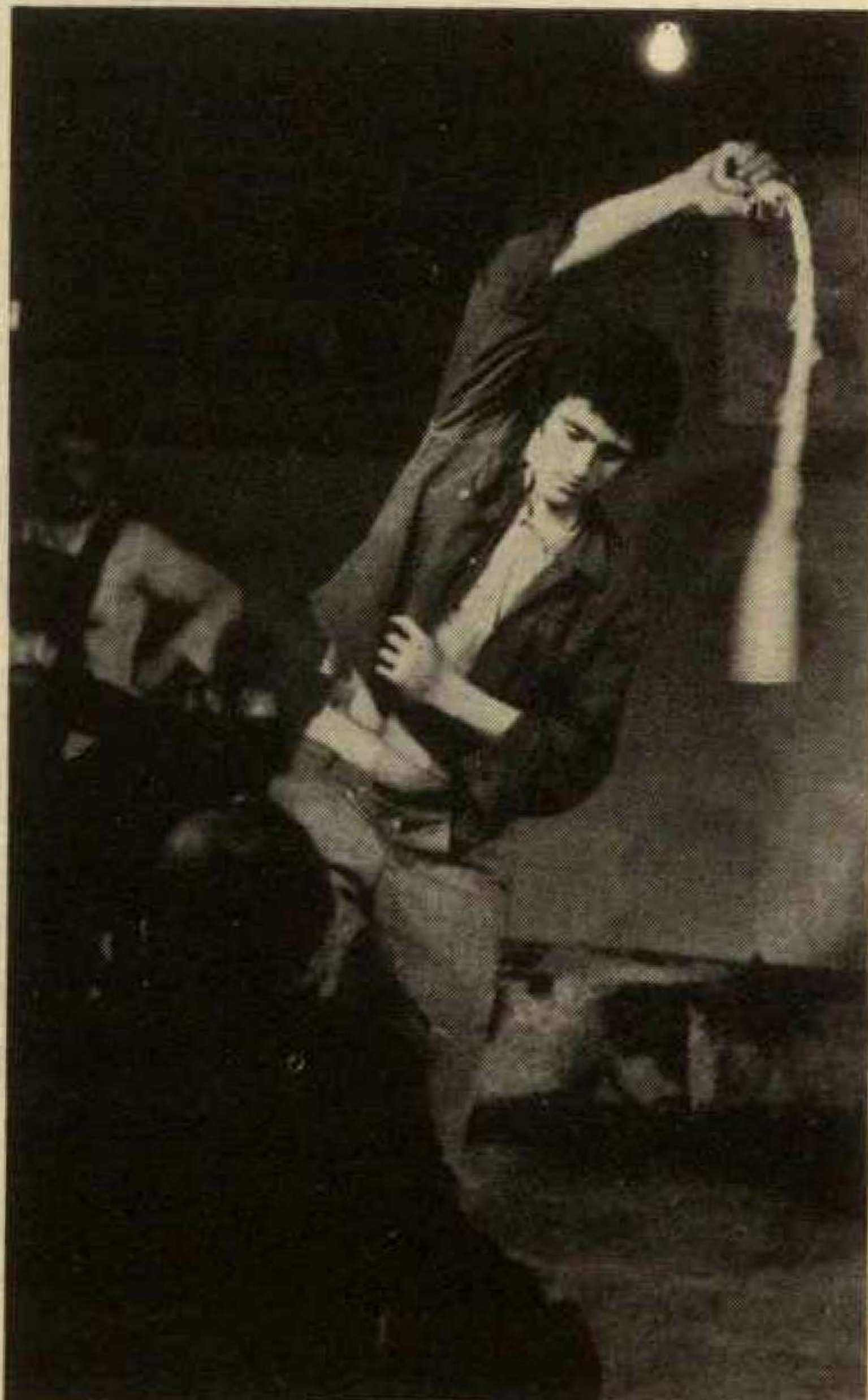
با توجه باینکه گروه‌های کم و بیش نظیر شما، نسبت به موفقیت عدم تعادل نشان داده‌اند. آیا شما این تجربه را پشت سر دارید یا هنوز می‌خواهید تجربه کنید؟

● تا موقعیکه حس نکردیم که داریم کاری ناصواب انجام میدهم و به وابستگی‌ها تن در نداده‌ایم کارمان را ادامه میدهم اما وقتیکه خودمان حس کردیم و بخصوص اطرافیان با صلاحیت‌مان هشدارمان داده‌اند که از

بسمان بوده است. اما در تمام مدتی که باهم هستیم وظیفه‌مان خواندن است و پرس و جو کردن و بحث کردن و کمی هم تمرین تئاتر. تمرین میکنیم برای اینکه خواننده‌ها و بحث‌مان بی‌نتیجه نماند. باین ترتیب زندگی در یک گروه میگذرد و اگر بتواند کاری عرضه میکند.

● چرا تئاتر را انتخاب کرده‌اید؟

● پیش از اینکه کار تئاتر بکنم به‌صورت خیلی ابتدایی قصه مینوشتم بعد با بیژن مفید آشنا شدم و زندگی کردن با آن گروه را پذیرفتم و همچنین تئاترشان را پذیرفتم. چرا که من هیچوقت نتوانستم با گروه‌های اداری و وابسته به‌جایی کار کنم. چون تئاتر را توأم با زندگی شناخته و تجربه کرده‌ام، در جایی که آدمها تئاتر را بعنوان یک شغل پذیرفته‌اند نمیتوانم کار کنم. باری از دبیرستان بود که شروع کردم در دبیرستان بکمک بیژن مفید نمایشنامه موشها و آدم‌سارا کارگردانی کردم بعداً با مفید کارهایی کردیم که روی صحنه نرفت تا به «شهر قصه» رسید، شهر قصه نمایش خیلی خوبی بود برای گروه ولی کاش هیچگاه نوشته نمیشد و کار نمیشد چون موفقیت همین نمایش باعث شد که گروه ما از هم بپاشد چیز جالبی که مطرح است شباهت ماجرای تئاتر شهر قصه و تئاترهای دبیرستانی ما است. تئاترهای دبیرستانی ما اغلب بخاطر رقص و آواز دختر-های دبیرستانی حذف میشد چون وقتی



مسیر اولیه خارج شده‌ایم، اولین کسیکه از گروه جدا شود خود من هستم.

- هنر بازیگری در شما چه احساسی بوجود می‌آورد؟

(باین سؤال یکی از بازیگران «مجید مظفری» جواب داده است):

● من وقتی از پشت صحنه می‌خواهم بروی صحنه بروم، به هیچ چیز فکر نمیکنم جز اینکه کارم را انجام دهم. وقتی پایم به صحنه می‌رسد، هیچ‌چیز را احساس نمیکنم. در عین حال همیشه در پشت صحنه دلم می‌تپد اما نه از ترس، بلکه حال دیگری است، حال اینکه نکند من خودم نباشم، چیزی در من کم باشد. مثالی میزنم، چند شب پیش برادرم آمده بود که نمایشمان را ببیند من نقش یک بچه پررورا بازی میکنم آنشب من واقعاً از برادرم خجالت کشیدم مثل این بود که برادرم مجم را گرفته است و این خطائیت که از من سر زده. حس کردم واقعاً نباید بچه پررو باشم، و هستم در پشت صحنه از برادرم معذرت خواستم. همینطور است وقتی قرار است که من یکی را بزنم اصلاً حالیم نمیشود و واقعاً میزنم پشت صحنه باو میگویم فردا آهسته‌تر میزنم و از او هم معذرت می‌خواهم. امانی- دانم چرا با اینکه واقف پشتش زخم است بی‌اختیار درست روی آن زخم میزنم. عجیب است که من روی صحنه اصلاً خودم نیستم یک خود دیگر هستم باز پشت صحنه از او عذرخواهی میکنم و قضیه ادامه پیدا میکند.

همینطور یکی دیگر از دوستانم از پدرش که آمده بود نمایش را ببیند عذرخواهی میکرد از اینکه در صحنه سیگار کشیده است و میگفت: من سیگار نمیکنم نقش من سیگار میکشد. بهر حال ماهرشب از بزرگترها مان حسابی خجالت میکشیم.

(استاد محمد صحبت را ادامه میدهد): باینصورت است که هنرپیشه روی صحنه حتماً حرفی دارد، مسئله‌ای را برای تماشاچی حل میکند، یک دردی را دوا میکند بهمین خاطر وقتی که روی صحنه است حس میکند باید واقعا زندگی کند وگرنه زندگی پهبو دستیش را مبتذل خواهد کرد یا به تباهی خواهد کشید و همچنین میدانند که باید مسئله‌ای را حل کند چرا که تماشاگران او را انتخاب کرده‌اند و بعنوان هنرپیشه فرستاده‌اند روی صحنه.

- و حالا سئوالی هم راجع به خود نمایشنامه: چرا از تاریکی آغاز کرده‌اید و به تاریکی تمام؟

● فقط از این جهت که در یک مدار، بتوانیم زندگی کاملی را نشان بدهیم چیزی شروع میشود و ختم میشود و در آخر بمعبده تماشاگرامت که نتیجه بگیرد.

- چرا سیدکاظم با همه لوطی-گری مورد محبت محیطش نیست؟

● من از آدمهایی که میخواهند همه را برای خودشان داشته باشند متنفرم. سیدکاظم اینطور آدمی نیست او نمیخواهد محبوب همه باشد او چیزهایی را در زندگیش قبول دارد و این اصولی که او قبول دارد عده‌ای را می‌رنجانند و برای بعضی خوشایند نیست چون این اصول با منافع آنها تضاد پیدا می‌کند مثالی بزنیم، در مورد کفترباز این آدم یک کفترباز است و عاشق. اما کفتربازی او برای عده دیگری باعث مزاحمت میشود آن عده به سیدکاظم شکایت میکنند سید کاظم میگوید: «نوکر کفترها هستم اما کفتربازی نکن» اما زور نمیگوید، میگوید «فعلاً کفترهایت را امانت به کسی بده تا شکایت آنها از یادشان برود بعد کفترهایت را بتو بر- میگردانم» این قضاوت، کفترباز را که عاشق است میرنجانند. باعث میشود که بیاید و از سیدکاظم بد بگوید. اما سید کاظم تنها خواسته است عدالت را اجرا کند نه اینکه فقط محبوب باشد. مهم عدالت است با این سخن است که من حرفم را بسوی آدمهایی برمیگردانم که اهل تأثرند و بنحوی وابسته به تأثر، عدالت برای ما امکان کار کردن است و سعی نکنند از روی محبت یا هرانگیزه دیگر این گروه (گروه تأثر دیگر) را در مسیر خود بکشند، ما هیچ امکانی را نمیخواهیم. فقط امکان برای اجرا می‌خواهیم.

این امکان را در اختیارمان بگذارند و محبت کنند اما توقع نداشته باشند که ایده‌هاشان را در تأثرمان قبول داشته باشیم.

مهري صفرزاده



مجله تماشا

سال اول، شماره ۴۷، ۲۱ بهمن ۱۳۵۰